

نقش هنر در آموزش مفهومی جدید از صلح - رویکرد پدیدارشناسانه

شهرزاد راهنمایات* دکتر بابک شمشیری** دکتر مهدی محمدی*** دکتر بهرام جوکار****
دانشگاه شیراز

چکیده

تاکنون شیوه‌هایی متفاوت برای آموزش صلح به‌کار برده شده‌اند، اما در این زمینه از هنر کم‌تر استفاده شده است. در راستای انجام این پژوهش، تعدادی اثر هنری به‌دست پژوهشگر خلق شدند و در چند نمایشگاه به نمایش درآمدند. بر این اساس، در سفر این پژوهش از مسیر تجربه‌ای هنری گذر کردیم تا با شناخت آن به‌وسیله‌ی تجربه‌های بازدیدکنندگان نمایشگاه به نقش هنر در زمینه‌ی آموزش صلح دست پیدا کنیم. روش پژوهش، پدیدارشناختی بود. داده‌های پژوهش از راه گردآوری تجربه‌های ۷۵ بازدیدکننده از مشاهده‌ی ۸۲ اثر در نمایشگاه-کارگاه به‌وسیله‌ی مصاحبه‌ی ژرف به‌دست آمدند. داده‌ها به روش تحلیل مضمون بررسی شدند. ابتدا از تحلیل داده‌ها ۷۳ مضمون پایه استخراج شدند. این مضمون‌ها در قالب ۶ مضمون سازمان‌یافته (شگفتی، درک چندگانگی و چالش، پویایی، هارمونی، آفرینش و بی‌نهایت) قرارگرفتند و در پایان، مضمون فراگیر بی‌کرانگی را تشکیل دادند. بر اساس این روش بازدیدکنندگان از مشاهده‌ی آثار برداشت‌هایی از قبیل حیرت و ابهام در میان تضادها و تقابل‌ها، آفریدن، رهایی و آرامش داشتند که آن‌ها را می‌توان در درون بشر، هم‌نوعان، درون جامعه، طبیعت و هستی برای دستیابی به هدفی والا مشاهده کرد. توصیف مشارکت‌کنندگان از این پدیده‌ی هنری، جلوه‌ای از زندگی را می‌نمایاند. مسیر زندگی هم مانند رویدادهای هنری، مجموعه‌ای از لحظه‌هایی منحصره‌فرد است، لحظه‌هایی که گاه شامل مفهوم، حس و تجربه‌ای متضاد با لحظه‌ی دیگر همان زندگی هستند. پی‌آمد تحلیل این بود که هنر می‌تواند در یافتن مفهوم زندگی به بشر کمک کند. مشارکت‌کنندگان توانستند بین دنیای درون نقاش (که در تابلوها جلوه‌گر می‌دیدند) و درون خودشان، پیوندی را درک کنند و با این پیوند، مفهوم زندگی را کشف کنند. آنان به تعریفی از زندگی رسیدند که به آرامش یافتن کمک می‌کند.

* دانشجوی دکتری تاریخ و فلسفه‌ی تعلیم و تربیت، دانشگاه شیراز (نویسنده‌ی مسؤل) shrbayat1389@gmail.com

** دانشیار تاریخ و فلسفه‌ی تعلیم و تربیت، دانشگاه شیراز bshamshiri@rose.shiraz.ac.ir

*** دانشیار مدیریت و برنامه‌ریزی آموزشی، دانشگاه شیراز m48r52@gmail.com

**** استاد روان‌شناسی تربیتی، دانشگاه شیراز jowkar@shirazu.ac.ir

تاریخ پذیرش: ۹۵/۱/۱۵

تاریخ دریافت مقاله نهایی: ۹۵/۷/۹

تاریخ دریافت مقاله: ۹۴/۶/۲۲

بنابراین، برای آموزش مفهوم صلح می‌توان از هنر بهره برد، زیرا همان‌طور که هنر احساس خوشایندی از راه نمایان کردن زیبایی‌ها به انسان می‌دهد، برای در صلح بودن نیز انسان نیازمند هنرمندانه زندگی کردن که همان درک کردن بی‌کرانگی ذات وجود انسان است، می‌باشد. بنابراین، زندگی نیز می‌تواند هنری باشد که تمامی مضمون‌های بیان شده را برای رسیدن به صلح بی‌کراَن در خود داشته باشد. در این آموزش صلح‌محور کودکان این مفهوم‌ها را تجربه و درک می‌کنند و به بیانی، آن‌ها را زندگی خواهند کرد.

واژه‌های کلیدی: صلح بی‌کراَن، هنر، پدیدارشناسی، آموزش، بی‌کراَنگی

مقدمه

برخی از تجربه‌های مختلف انسان به گونه‌ای جزء زندگی وی می‌شوند و در شکل‌گیری شخصیت او و ارتباط با اطرافیان یا برهم زدن این ارتباط تأثیر بیش‌تری دارند. بسیاری از ستیزه‌ها به‌ظاهر بر سر خوب‌بودن و بدبودن پیش می‌آیند و بسیاری بر اساس همین معیار داوری می‌شوند. بسیاری از راه‌حل‌ها نیز به‌دلیل اختلاف‌نظر بر سر همین دو امر درمی‌مانند. اگر بخواهیم در آرامش باشیم باید بدانیم در این میان نقش انسان چیست، انسان درگیر حالت‌ها و شرایطی دردناک: ستیزه، سرگردانی، ناامیدی، پناه‌جستن به ابزار فریب و تخدیر روح در مانده، چگونه می‌تواند به آرامش برسد؟ شناخت برخی از تجربه‌ها به درک فرد از ماهیت انسانی و در نتیجه زندگی‌اش کمک می‌کند. در زندگی انسان و در میان این تجربه‌ها، در کنار آرامش، شادی و خوشی، اختلاف، تضاد و ستیزه هم وجود دارند. آیا می‌توان تنها در نقطه، قطعه یا نمودی از زندگی غرق شد و آن را کل زندگی دانست؟! بشر در جست‌وجوهایش در پی صلح، چه معنایی را در ذهن داشته یا به چه معنایی رسیده است؟ به نمونه‌هایی چند رسیده‌ایم:

«در فرهنگ فارسی صلح به معنای سازش، آشتی و توافق آمده است و در علم حقوق، پیمانی است که برحسب آن دعوایی را حل‌وفصل کنند» (معین، ۱۳۴۳: ۲۱۶۰). «واژه‌ی peace از واژه‌ی pax گرفته شده که به‌معنای آرامش روح، وارستگی و عدم تشویش بوده است» (بوتول، ۱۳۷۱: ۳۶). بنیان تمام تعریف‌های جدید صلح تعریف آگوستین است: صلح به‌معنای «نظم در آرامش» (همان). هراکلیتوس که تغییر را دنبال می‌کند، می‌گوید: «در میان اضداد، آن‌که به پیدایش می‌انجامد، جنگ و ستیزه نام دارد و آن‌که منتهی به حریق جهانی می‌گردد، توافق و صلح نامیده می‌شود» (خراسانی، ۱۳۷۰: ۲۴۶). «صلح به‌طورکلی هم به‌معنای نبود جنگ، خشونت و ستیزه است و هم به‌معنای حالتی از رفاه که بر اساس ارزش‌ها، عدالت، انصاف، برابری، بشریت و... است. اگر

جز این باشد، صلحی وجود ندارد» (هنتزوپولس^۱، ۲۰۱۱: ۲۲). اندرسون یکی از مفهوم‌های معمول صلح را چنین می‌داند: «نبودن خشونت در هیچ جنبه‌ی زندگی بشری» (تریفوناس^۲، ۲۰۱۱: ۱). صلح پذیرش تفاوت‌های دیگران است (اثنی‌عشری، ۱۳۸۶). «کسانی که به گُنه در ماندگی و ناپایداری و ناچیزی خود پی‌برده‌اند و سپس چشمان نوگشوده‌شان را بر هم‌نوع و همسایه باز کرده‌اند و دیده‌اند که آنان نیز در مانده و ناپایدار و ناچیز و محکوم به نیستی‌اند، بدین‌سان نسبت به آنان شفقت و سپس عشق پیدا کرده‌اند» (اونامونو^۳، ۱۳۸۰: ۱۸۹). مولانا «صلح کل» را نشانمان می‌دهد: «انسان وقتی با مجموع عالم که صورت عقل کل را نشان می‌دهد سازگاری ندارد، صورت عالم برای وی مایه‌ی اندوه می‌شود و شادی و خرسندی فقط آنگاه برای وی حاصل می‌آید که با کل عالم در حال صلح و سازش باشد» (زرین کوب، ۱۳۹۰: ۱۳۷). هم‌چنان برای دست‌یافتن به معنای صلح تکاپو وجود دارد. برای ادامه‌ی پژوهش، مفهوم‌های آرامش و سازش مبنای ادامه‌ی مسیر قرار می‌گیرند. گالتونگ صلح را در حوزه‌ی علوم انسانی در تنگناهای تعریف می‌بیند و براین باور است که صلح را با قدرت یا قانون نمی‌توان تضمین کرد (ذکاوتی قراگزلو، ۱۳۷۸: ۱۸). گویا پایداری صلح را عقل و بازو نمی‌توانند فراجنگ آورند. حتی گاهی قانون‌ها و سیاست هم هیزم آتش را بیش‌تر می‌کنند. لطافتی باید و ظرفیتی شاید. تا این‌که در میان این‌همه سیاهی، دود و آتش، بوهای خوشی به مشام رسیدند: بوی سیب، مهر،... و نواهایی به گوش رسیدند: نوای نی بازگشت، چنگ،... و چشمان منتظر نقش‌هایی دیدند: نقش فرشته‌ها، اسلامی‌ها، آبی‌ها،... نیلی‌های بهشتی بر درو دیوار پرستش‌کده‌ها و ... و عظمتی که خرامان و باشکوه وارد می‌شد، سرتاپایش حریر زیبای شعر بود با نقش‌هایی شگفت‌انگیز از ماجراها، عطر و بوی اندیشه‌ها، و سمه و آرایش زمانه‌ها، تالو زیورآلات باورها و ...؛ فرهنگ هم برای نجات انسان می‌آمد. این‌گونه بود که «از نیمه‌ی دوم دهه‌ی هشتاد میلادی، صلح از یک مفهوم سیاسی و حقوقی به سوی یک مفهوم فرهنگی و انسانی گرایش پیدا کرد. [...] در این تعریف صلح دیگر نه محدود به نبودن جنگ است و نه محدود به نفی خشونت، بلکه صلح فضایی است که در آن برابری، آزادی و انسان‌مداری وجود دارد» (یوسفی، ۱۳۹۰: ۸۷).

برای تعریف فرهنگ صلح لازم است به تمام ابعاد مادی و معنوی یک جامعه توجه شود. فرهنگ واژه‌ای است که مسایل زیادی را دربر می‌گیرد. به عبارت دیگر، شامل تمام ابعاد روابط انسانی می‌شود و کل زندگی هر انسانی را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد. در عین‌حال مفهومی ایستا نیست، بلکه کاملاً

1. Hantzopoulos
2. Trifonas

3. Unamuno

پویا است. فرهنگ در واقع از ابزارسازی انسان شروع می‌شود و تا خلق شعر، موسیقی و انواع فلسفه ادامه می‌یابد (میرهادی، ۱۳۹۰: ۱۹).

تعلیم و تربیت وارد حوزه‌ی آموزش صلح شده است. آموزش صلح محور را می‌توان به چند دسته تقسیم کرد:

- ۱- آموزش حقوق: آموزش حقوق بشر، آموزش حقوق کودکان، آموزش محیط زیست،
- ۲- آموزش هم‌زیستی و احترام: یادگیری زندگی کردن با یکدیگر، برنامه‌های سلام و شلوم،
- ۳- آموزش صلح بین‌المللی: تلاش‌های آلفرد لاو^۲، کاروان‌های صلح^۴ و مؤسسه‌ی روابط بین‌الملل، دوستی بین‌المللی آموزش جهانی: کارنی^۵، بریت^۶، فنی فرن اندروز^۷، ۴- آموزش طبقه‌ی عامه‌ی جامعه و صلح محلی: لاش‌های آدامز^۸، بروک وود^۹، مان^{۱۰}، ویلیام جیمز^{۱۱}، ۵- آموزش صلح جهانی با کاربرد محلی: تلاش‌های ۱- بلدینگ^{۱۲}، ۲- ثورو^{۱۳}، ۶- انجمن‌های صلح: انجمن صلح دوستان در آمریکا^{۱۴}، انجمن تاریخ صلح (کمیته‌ی پژوهشی صلح در تاریخ)، مؤسسه‌ی بین‌المللی آموزش صلح، کمیته‌ی خدمت دوستان آمریکایی شعبه‌ی گروه صلح، ۷- برنامه‌ی تعلیم و تربیت برای صلح^{۱۵}.

هنر و زیبایی هم‌چون جلوه‌هایی از فرهنگ هستند، در کنار ادب و تاریخ، به آموزش صلح پرداخته‌اند. هنر گاهی "ستایش‌گر جنگ" بوده، گاهی "ضد جنگ" و گاه "برای صلح". اما بیش‌ترین تلاششان، به‌صورت آموزش مستقیم صلح و پرهیز از جنگ در نمایشگاه‌ها جلوه‌گر شده‌اند و در تمام این مسیرها اندیشه‌ی بشر را با خود همراه کرده‌اند.

گویی انسان نیاز دارد برای انسان بودن خود و انسان ماندن خود تلاش کند نه این‌که تنها از درنده بودن فرار کند. انسان برای در صلح بودن و در صلح ماندن باید دیگری را نیز دریابد. بنابراین، نیاز دارد بداند چگونه می‌توان فرهنگ صلح را در جامعه پروراند. در میان گنجینه‌ی فرهنگ، هنر مرا

1. Learning to live together
2. International
3. Alfred H. love
4. Peace Caravan Program
5. Andrew Carnegie
6. Elihu Burrit
7. Fannie Fern Andrews
8. Jane Addams

9. Brookwood
10. Horace Mann
11. William James
12. Keneth Boulding
13. Henry David Thoreau
14. Peace Association of Friends in America
15. EFP: Education For Peace

به سوی خود فرا خوانده است، در میان ستیزه‌های موجود، آزمایش‌بخش بوده و نمایی از زندگی را به‌نمایش گذاشته است. پژوهش حاضر فرصتی است که نقش هنر و به‌ویژه، نقاشی را در رسیدن به صلح و آموزش آن به‌شیوه‌ای متفاوت، بررسی می‌کند.

پرسش‌های محوری:

۱- تجربه‌ی بازدیدکنندگان از نمایشگاه نقاشی چیست؟

۲- چگونه می‌توان با تجربه‌ی هنر، صلح را آموزش داد؟

پیشینه‌ی پژوهش (دمی با اندیشمندان در زمینه‌ی صلح)

(میز، چند صندلی، چند فنجان نوشیدنی خواستنی و ...)

پای صحبت چند مسافر این مسیر: اطلاعات زیادی در اطرافمان موج می‌زنند: افراد بسیاری برای مثال افلاتون^۱، کمنیوس^۲، گالتونگ^۳، کانت^۴، گاندی^۵، ... برای یافتن راهی برای صلح و آموزش آن تلاش کرده‌اند. برخی از ژرف‌اندیشان ایرانی برای مثال فردوسی، سعدی و مولوی به روشنی ادراک "زیبایی" را برای شادزیستن ضروری می‌دانند. اینان بر این باور هستند که «اگر شادی از زندگی افراد رخت بریندد، عقل و خرد انسانی از پرداختن به امور حیات باز می‌ماند» (افروغ، ۱۳۸۹). برخی از درد جاودانگی می‌گویند (اونامونو، ۱۳۸۰). تلاش‌های اندیشمندان روشنی‌هایی را فراراهمان قرار داده‌اند: به‌دنبال حقیقت رفتن، فراتر رفتن است و این ویژگی انسان است (ابراهیمی دینانی، ۱۳۸۳). ابن‌عربی راه و حدت وجود را نشان می‌دهد که به خلق مدام می‌رسد (چیتیک^۶، ۱۳۷۹). «وظیفه‌ی هنرمند انتقال احساس است» (تولستوی^۷، ۱۳۳۴). منتقدان تولستوی می‌گویند هنر فکر را هم تحت تأثیر قرار می‌دهد. کانت کارکرد تخیل را تجربه‌ی زیبایی‌شناختی می‌داند (نراقی، ۱۳۹۳). ابن‌سینا از "حس زیبایی‌شناسی درونی در وجود هر عاقلی" می‌گوید که این حس، تمایل به ادراک زیبایی است (افروغ، ۱۳۸۹). همه‌ی انسان‌ها در دوره‌ای از تاریخ، شاعر هستند چون از رویدادهای عادی طبیعت شگفت‌زده می‌شدند (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۰). خرده روایت‌هایی وجود دارند. هنرمند به‌منزله‌ی عامل ارتباط است. «هنرمند اصیل کسی است که خلاقانه

1. Plato
2. Comenius
3. Johan Galtung
4. Kant

5. Mahatma Gandhi
6. William C. Chittick
7. Tolstoy

از دل عنصرهایی متفرق وحدتی بدیع می‌آفرینند؛ وحدت و تمامیتی که پیش‌تر به چشم ناظران نیامده بود (نراقی، ۱۳۹۳). در دیدگاه اسلامی، انسان با دردی عرفانی زاده می‌شود. انسان درد هجران خود را از طریق آفرینش آثار هنری شفا می‌دهد و میل به بازگشت به اصل و منزلگاه همیشگی خود را در آثار هنری ندا می‌دهد. از این‌رو آثار هنری اغلب به مقصدهایی خارج از دنیای ماده، یعنی به عالم بقا و آخرت متوجه هستند. در این دیدگاه از آن‌جاکه منشأ روح انسان روح خدایی است، او عاشق به دنیا می‌آید یعنی عاشق جمال و کمال مطلق است و آثار هنری مجلای این عشق هستند (افروغ، ۱۳۸۹). عشق و هنر در معنای زیبایی حقیقی، زبان‌های مشترک برای گفتمان هستند که موجب همدلی، توافق همگانی و فهم مشترک می‌شوند (شمشیری، ۱۳۸۵).

از هزاران سال پیش، هنر ستایشگر جنگ و جنگاوری بوده است. از برجسته‌ترین نمونه‌های هنری این شیوه، تصویرهای حماسی جنگ‌ها هستند. در برابر این سنت، "هنر ضدجنگ"، زشتی جنگ را به شکلی تلخ، زنده و با تصویرهایی ترسناک از کشتار انسان، حیوان، ویرانی شهرها، روستاها، آوارگی انسان‌ها و نظیر آن نشان می‌دهد. آثار هنری ضدجنگ جاکوبز کالوت^۱، گویا^۲ و پیکاسو^۳، از جمله تلاش‌هایی هستند که به‌طور مستقیم به موضوع جنگ پرداخته و با ابزار هنر علیه جنگ آموزش می‌دهند. "هنر برای صلح" رویکردی متفاوت از هنر ضدجنگ دارد: هنرمند برای نشان دادن دیدگاهش درباره‌ی صلح جهانی، نفی جنگ و خشونت، در آثارش فضایی مثبت و خوشایند خلق می‌کند. «هنر منجر به درک زیباشناختی شده و بدین طریق، این نوع درک باعث شناخت ماهیت زیبایی و به‌طور کلی تمامی پدیده‌های زیبا در جهان هستی می‌شود» (شمشیری، ۱۳۸۵). «هنر اسلامی مبتنی بر نوعی زیبایی‌شناسی عارفانه-عاشقانه‌ای است که منشعب از نوعی خداشناسی است و در آن هستی با تمام تکثرش، از حق (مرتبه‌ی توحید) سرچشمه می‌گیرد. محور اساسی حکمت اسلامی، اتصال نظام آفرینش و زیبایی موجود در آن بر وحدت است. طبق این

۱. برای نخستین بار در قرن ۱۷ میلادی جاکوبز کالوت سنت هنری ستایش جنگ را شکست: او دو سری آثار ایچینگ (چاپ فلزی) با مضمون مصیبت‌های جنگی (که به مدت سی سال بر اروپای مرکزی سایه گسترده بود) خلق کرد.

۲. تابلوهای دوم ماه می ۱۸۰۸ و سوم ماه می ۱۸۰۸ که به ترتیب، مربوط به جنگ فرانسه و اسپانیا در مادرید و تیرباران شورشیان اسپانیایی توسط سربازان کشور فرانسه از آثار این نقاش هستند.

۳. معروفترین نقاشی ضد جنگ گرنیکای پیکاسو است که به قتل عام کره مربوط است که تحت تأثیر تابلوی سوم ماه می گویا است. این اثر پیکاسو واکنشی است به بمباران شهر باسک توسط نازی‌ها در سال ۱۹۳۷.

دیدگاه، هنر نیز به حکمت و علم برخاسته از آن متکی است» (کُربن^۱ و دیگران، ۱۳۷۲). در زمینه‌ی نقش هنر در پرهیز از جنگ و ایجاد صلح، چنین مسیری‌هایی پیموده شده‌اند. باید بیش از این به نقش هنر در پیوند دادن بشریت و آموزش صلح توجه کنیم. «هنر پایه‌ی آموزش کودکان است. بشر با دیگران نه تنها از طریق واژه‌ها بلکه از طریق موسیقی، نمایش و هنرهای بصری ارتباط برقرار می‌کند. اما آموزش هنر به طرز چشمگیری مورد بی‌توجهی قرار گرفته است» (مهدوی، ۱۳۸۶). به نظر می‌رسد برای نسل جدید که در بحبوحه‌ی پیشرفت‌های زیاد و پرشتاب جامعه‌ی بشری به سر می‌برند و با توجه به تأثیر این پیش‌رفتن‌ها بر پیچیده‌تر شدن نگرش‌ها و مناسبت‌های این نسل، شیوه‌هایی جدید برای تأثیر هنر در صلح مورد نیاز باشد. در کنار این کوشش‌ها، هزاران هزار هنرپیشه‌ی دیگر نیز با نمایشنامه‌ای در دست، نقش‌هایشان را می‌خوانند، درک می‌کنند، به‌خاطر می‌سپارند و برای ما بازمی‌گویند. با تمام این گفته‌ها، اکنون، انتخاب با من و شماست. فراموش نکنیم شاید تنها یک‌بار در این دنیا زندگی کنیم. چقدر زندگی می‌کنیم؟ شاید این بار به‌جای طول باید عرضش را اندازه بگیریم!

روش پژوهش

در این پژوهش، تجربه‌ی افرادی بررسی می‌شوند که تجربه‌ی زندگی فردی دیگر را مشاهده می‌کنند. این تجربه‌ی فردی که بُرهه‌ای از زندگی او است، به شکل نمودی از هنر جلوه‌گر شده است. برای این هدف، این پدیده را از منظر پدیدارشناسی با توجه به تجربه‌ی بینندگان آثار نقاشی بررسی می‌کنیم. برای رسیدن به این هدف، مشارکت‌کنندگان، ترکیبی از بازدیدکننده‌ی عام و خاص (در زمینه‌ی هنری) هستند. از اعضای هر دو گروه درخواست شد هرگونه دانش و اطلاعات در زمینه‌ی هنر و نقاشی را کنار بگذارند و با خود آثار ارتباط برقرار کنند. در محیط نمایشگاه موسیقی نیز پخش نشد تا مشارکت‌کنندگان تحت تأثیر ویژگی‌های آن قرار نگیرند. با وجود این، گریزی از دخالت دیگر ویژگی‌های شخصی بازدیدکننده نیست. در این پژوهش، خواننده گام در سفری ویژه می‌گذارد که شاید در کم‌تر مقاله‌ای مجال تجربه‌ی آن را بیابد. نکته‌ای مهم مورد توجه است: ما دانشگاهیان و به‌ویژه، اهالی کوی علوم انسانی و ساکنان سرای فلسفه شماتت می‌شویم که تنها حرف می‌زنیم، می‌نویسیم و نوشته‌هایمان خوراکِ گرد و غبار مجله‌ها می‌شوند (نه این‌که گرد و خاک بخورند که اگر چنین بود، چاره‌اش تکاندنی ساده بود) و به هیچ درد جامعه نمی‌خورند. این بار و

در این مقاله آگاهی خواننده را به‌طور ویژه می‌طلبم تا خود با گذر از میان صحنه‌های فیلمی کوتاه از یک زندگی در مسیر هنر، نقش، رنگ و یا ریتم دل‌خواه زندگی‌اش را بیابد و پاسخ خود را کشف کند. بر این اساس، متن مقاله را به سبک گزارش تأملی یا فکری^۱ (گال، بورگ و گال، ۱۳۹۰) و به‌صورت روایت به گونه‌ای می‌نویسم که خواننده بتواند از یک‌سو تا حدودی ورود به کارگاه را تجربه کند، با قرارگرفتن در فضای این تجربه‌ی زیسته، با آن همراه شود و از دیگر سو با تجربه‌ی گونه‌ای شور و شوق، بین رویدادها و زندگی خود ارتباط برقرار کند. شاید شناخت این رویداد بتواند شناختی درباره‌ی انسان، رهنمودی برای زندگی در آرامشی به‌دست دهد.

شرکت‌کنندگان پژوهش

مشارکت‌کنندگان این پژوهش شامل کلیه‌ی بازدیدکنندگان از نمایشگاه- کارگاه نقاشی در تاریخ یکم تا هفتم اسفندماه سال ۱۳۹۳ بودند. روش انتخاب شرکت‌کنندگان با رویکرد هدفمند و تکنیک در دسترس، با در نظر گرفتن اشباع نظری بود.

ابزارهای پژوهش

برای جمع‌آوری داده‌های کیفی از مصاحبه‌ی ژرف نیمه‌ساختمند استفاده شده است. پیش از برگزاری نمایشگاه، درباره‌ی آثار و نمایشگاه به افراد شرکت‌کننده اطلاعاتی داده نشده بود. مشارکت‌کنندگان با این پرسش‌ها رویارو شدند:

- ۱- با کدام تابلو (با ذکر شماره) و یا کدام بخش آن ارتباط برقرار کردید؟ هرچه را در تابلو می‌بینید، توصیف کنید.
- ۲- در بازدید از هر تابلو آن‌چه را که بر شما تأثیر گذاشت، حس خاصی (خوب یا بد) که در شما به‌وجود آورد یا آن‌چه را به یادتان آورد، توصیف کنید.
- ۳- به نظر شما وجه مشترک کل آثار چیست؟
- ۴- تجربه‌ی بازدیدتان را از این نمایشگاه توصیف کنید و شرح دهید.

مشارکت‌کنندگان پس از مدتی چالش با خودشان و گاه من، با شگفتی درمی‌یافتند گاهی تنها یک پاسخ درست مطلق وجود ندارد و همه با وجود تجربه‌های متفاوتشان، می‌توانند پاسخ درست را بدانند. مردانی میان‌سال و نگران وجهه‌ی خود از پاسخ اشتباه، هنگامی که دریافتند پاسخ همه با وجود تفاوت با یکدیگر، حتماً درست‌ترین پاسخ‌ها هستند، شگفت‌زده شده بودند و من سرخوش

از این حیرت. کارشناسان هنری هم باید در نمایشگاه دانسته‌های هنری خود را کنار می‌گذاشتند و این دشوار بود. به‌گفته‌ی مشارکت‌کنندگان، در ابتدا و سپس با پیش رفتن در میان آثار، آنچه در وجود آنان درباره‌ی مفهوم نقاشی، نمایشگاه نقاشی، پرسش و پرسش‌نامه بود، شکست. پرسش‌های اولیه، پرسش‌هایی دیگر را درونشان بیدار کردند و آنان گاه پاسخ پرسش‌های درونی خود را از من می‌خواستند. من آنان را به‌سوی خودشان هدایت می‌کردم. بدین ترتیب، آنان پاسخ پرسش‌های نخستین و پرسش‌های خود را از خود می‌خواستند.

برای شناختن این پدیده با توجه به تجربه‌ی تماشاگران، چنان‌که مشارکت‌کنندگان کل آثار مجموعه را در کنار هم دیده بودند، می‌توان برداشت‌های مشارکت‌کنندگان را در کنار هم دید. به همین دلیل، فضای نمایش آثار تا حد ممکن کوچک در نظر گرفته شده بود تا با وجود فاصله‌ی هر اثر با اثر بعدی، برای نشان دادن شخصیت خود به تنهایی، این فاصله در کم‌ترین حد ممکن باشد تا امکان خروج نگاه بازدیدکننده از اثر قبلی به اثر بعدی به‌درستی فراهم شود. بدین ترتیب، حس و دریافت برداشت شده از تمام آثار، در وجودشان می‌نشستند. شاید این امر موجب می‌شد نمایشگاه نمونه‌ای مینیاتوری از یک کل بزرگ باشد. چنان‌که عمر کوتاه بشر در مقایسه با شگفتی‌ها و فرصت‌های بی‌نهایت در هستی بی‌کران، چندان مجال ماندن به انسان نمی‌دهد، مشارکت‌کنندگان نیز فرصت تجربه‌ی مشابهی را داشتند تا آثار زیادی را در زمان و مکان محدودی درک کنند.

اعتبارپذیری داده‌های کیفی: برای اعتبارپذیری داده‌های کیفی از دو تکنیک اعتبارپذیری و اعتمادپذیری با کمک هم‌سوسازی پژوهشگر استفاده شد.^۱ علاوه بر پژوهشگر، متن مصاحبه‌ها در اختیار متخصص دیگری قرار داده شد و ایشان دوباره مضمون‌های پایه را از متن مصاحبه استخراج کردند و مقایسه‌ی مضمون‌های استخراج‌شده، نشان‌دهنده‌ی همسویی نگرش دو پژوهشگر بود.

روش تجزیه و تحلیل داده‌ها: برای تحلیل داده‌ها از روش تحلیل مضمون استفاده شد. بدین منظور تلاش می‌شود از تحلیل تجربه‌های بازدیدکنندگان، مضمون‌های پایه، سازمان‌دهنده و فراگیر استخراج شود.

یافته‌ها

(برگزاری نمایشگاه آثار پدیدآورنده و بررسی نظرهای مشاهده‌کنندگان)

زمان: اسفندماه ۱۳۹۳ / مکان: منزل پژوهشگر (در فضای منزل ۸۲ اثر به نمایش گذاشته شدند).
با ورود هر بازدیدکننده پس از خوش‌آمدگویی، پرسش‌نامه‌ای باز پاسخ را در اختیارش قرار می‌دهم و او را به سوی تابلوها هدایت می‌کنم. توضیح می‌دهم که به ترتیب و بر اساس شماره‌ی هر اثر پیش رود و تلاش کند در پاسخ پرسش‌ها، برداشت شخصی خود را کشف کند. اگر لازم باشد، درباره‌ی پرسش‌ها هم با یکدیگر گفت‌وگو می‌کنیم. بنابراین، گاهی من هم در پرسش‌ها، حیرت و نگرانی‌هایشان شریک می‌شوم.

مشارکت‌کنندگان همراه پیش‌فرض‌هایی وارد فضای نمایشگاه شدند. آنان مفهوم نقاشی را به معنایی که تاکنون شنیده یا دیده بودند، در ذهن خود داشتند، بیش‌تر آنان انتظار نداشتند نمایشگاه خانگی نقاشی را ببینند و همه‌ی آنان فکر می‌کردند تنها باید چند اثر نقاشی را ببینند و بگذرند، تصویریهای شماره ۱ و ۲ دو نمونه از تابلوهای نمایشگاه هستند.



تصویر ۲- تابلو اژدهای نهان تکنیک: آکرلیک، اندازه: ۵۰×۷۰ سانتیمتر



تصویر ۱- تابلو آه، تکنیک: آکرلیک، اندازه: ۵۰×۷۰ سانتیمتر

تحلیل مصاحبه‌ی شرکت‌کنندگان در پژوهش، مجموعه‌ای از مضمون‌های پایه، سازمان‌دهنده و در پایان، همگی یک مضمون فراگیر را آشکار کردند (جدول شماره ۷). مضمون‌های پایه جدول شماره ۷ از نظرهای مشاهده‌کنندگان استخراج شده است (جدول‌های شماره ۱ تا ۶).

جدول شماره ۱- بخشی از نظر بازدیدکنندگان در مورد تابلوها و استخراج مضمون‌های پایه‌ی ابهام، عالم پنهان، اسرار، پرسش، شگفتی، ناشناختگی، بی‌نظمی، چالش، سردرگمی و دستیابی به مضمون سازمان‌دهنده‌ی شگفتی.

مرد ۱۰ ساله: انگار یه سرزمین تو شکم ماهی هست.	زن ۹ ساله: انگار در سرزمین ناشناخته‌ای قشنگ و بزرگم.
مرد ۲۵ ساله، مهندس عمران: نامنظمی خطها و زاویه‌دار نبودن در طراحی‌ها جلب نظر می‌کرد.	زن ۲۸ ساله، خانه‌دار و پسری ۱۲ ساله: تأمل برانگیز هستند. آدم رو به فکر وامی‌دارن.
مرد ۴۳ ساله، کارمند: در دید اول سیمرغ است ولی در دیدی عمیق ترکیبی از همه‌ی تابلوها دیده می‌شود که نمادی از تاریخ هستی است. ابهامی از هستی و نیستی، که به ترتیب یک درجه‌ی ابهام بر اساس شماره‌ی تابلوها اضافه می‌شود. فلسفه‌ی حیات، ابهام آن و گنگ بودن آن در ذهنم توصیف شده است.	مرد ۲۳ ساله، مهندس عمران: وجود کلمه‌ی "بسم" در بسیاری از تابلوها، چشم و یک زن مخفی در برخی از تابلوها جلب نظر می‌کردن. در بیش‌تر تابلوها حضوری مخفی حس کردم، در لابه‌لای خطهای شکسته و منحنی. در بیش‌تر تابلوها چشم دیده می‌شه و چشم، چشم را می‌بینه.
مرد ۳۸ ساله، کارمند: آدم یک‌دفعه در فضا قرار می‌گیرد: ما کجاییم؟ چرا خلق شدیم؟ حروف مشخص بود اما در ابهام. ابهام و زیبایی.	زن ۹ ساله، دانش‌آموز: فضای خاصی که توش دنیایی پُر و عجیبه.
زن ۳۱ ساله، پزشک: طرح زیبایی از سیمرغ که درون خود پرندگان کوچک و زیبایی را جاداده، مبهم‌بودن شخصیت سیمرغ.	زن ۳۰ ساله، پزشک: این سبک کار که در نگاه اول تصویر کامل مشخص نیست و چالش برانگیز است، خیلی خوبه.
زن ۷۰ ساله، خانه‌دار: این تصویرها مرا به عالم دیگری می‌برند (هپروت). اسرارآمیز است. هزاران چیز درونش می‌بینم. انگار از غیب آمده‌اند. انگار چیزی می‌خواهد ظهور پیدا کند. کارهای خودکاری آدم را انگار به عالم هپروت می‌برند همه‌شان مرا به یاد اصحاب کهف می‌اندازند.	زن ۵۰ ساله، خانه‌دار: در کل احساس خوبی داشتم ولی چون اولین برخورد با این سبک نقاشی بود، احساس غریبی دارم حس خوب با ابهام. توی بعضی تابلوها سردرگمی بود. تجربه‌ی جالبی بود. حس کردم که علاقه و توانایی انجامش رو دارم.

جدول شماره ۲- بخشی از نظر بازدیدکنندگان در مورد تابلوها و استخراج مضمون‌های پایه‌ی آشفتگی، تقابل، تضاد، گرفتگی، گوناگونی، چندصدایی، کشمکش، جنگ، شلوغی، رهایی و دستیابی به مضمون سازمان‌دهنده‌ی درک چندگانگی و چالش.

مرد ۱۶ ساله، دانش‌آموز: تصویری از افراد دارای چهره‌هایی متفاوت دیدم. نوعی اسیری، گرفتاری، جنگ، ستیز، جدل و دنیایی پر از خشونت که فردی دارای تمام دنیاست. گوشه‌گیری و در خود فرورفتن مثل آهو. حس دنیایی پر از زیبایی‌ها و تنوع.	زن ۳۱ ساله، پزشک: در گوشه‌ای از تصویر ذهن نقاش آرام است و در گوشه‌ای دیگر ناآرام و گویا خشمگین است، تصویر تیره‌تر و خشمگین است یا مثل یک ماهی ناراحت.
زن ۳۸ ساله، کارمند: درگیری خوبی و بدی (آزادی و اسارت) را می‌بینم. باوجودی که خیلی شلوغ هستن، تقابل بین رنگ‌ها و شکل‌ها در بالا به تکامل می‌رسیدند.	زن ۳۰ ساله، ماما: تصویر بهشت و جهنم، سبزی و سرخی.
زن ۲۸ ساله، خانه‌دار: در نقاشی‌ها آسمان بزرگ با پرندگان متنوع را دیدم.	مرد ۴۶ ساله، کارمند: آثار نقاشی آشفتگی انسان‌ها در کران جهان هستی را به یادم انداخت.
زن ۶۰ ساله، مغازه‌دار: مردی با درون متضاد آبی و قرمز را می‌بینم.	
زن ۳۰ ساله، پزشک: تنوع رنگ‌ها و پیچشی که در تابلوها حس می‌کنم واقعاً زیباست. تنوع مشکی و قرمز آن‌که نزدیک هم قرار گرفته‌اند، زیباست.	زن ۲۱ ساله، دانشجو: حس رنگ‌های مختلف، شکل‌ها و رنگ‌های با هم ادغام شده.

زن ۴۸ ساله، پزشک: پیام نمایشگاه برایم این بود: پشت مشقت‌ها و زحمت‌های این دنیا، آسانی است، بهشت است.	مرد ۶۲ ساله، دبیر بازنشسته: حالت آهویی که حضرت امام رضا ضامن آن بوده و او را از چنگ صیاد نجات داد.
زن ۷۰ ساله، خانه‌دار: بالا مرغابی می‌بینم که به زحمت می‌خواهد خود را نجات دهد. هنوز دلواپس است از باتلاق نجات پیدا کند. کمک می‌خواهد. سرش را روی چیزی گذاشته به سر و گردنش فشار می‌آورد تا تنش را بیرون بکشد.	زن ۲۹ ساله، کارشناس، خانه‌دار: حس خوبی پیدا کردم. نمایشگاه داستان‌های دوران تحصیلم را به من یادآوری کرد و صحنه‌ی کربلا و آهویی که امام رضا ضامنش شد.
زن ۵ ساله: در نقاشی‌ها شلوغی جمعیت انسان‌ها را دیدم.	زن ۲۳ ساله، دانشجوی مهندسی: کویر و رودخونه را دیدم؛ چیزهایی که کنار هم دیده نمی‌شن.
زن ۵۵ ساله، آموزگار: باز دوباره چشم‌ها و پلیدی‌ها را که در آن می‌بینی و برای رهایی از آن در آن طبقه که یکی از ۷ طبقه است داری حس می‌کنی و می‌خواهی از پلیدی‌ها فرار کنی درون آن چشم‌ها و نگاه‌ها.	مرد ۴۸ ساله، پزشک: شقایق‌هایی در بیابان، مقاومت در عین لطافت را دیدم.
مرد ۱۷ ساله، دانش‌آموز: تابلوها شلوغ هستند اما رنگ‌بندی‌ها خوبه. حس خوبی می‌ده.	

جدول شماره ۳- بخشی از نظر بازدیدکنندگان در مورد تابلوها و استخراج مضمون‌های پایه‌ی سفر، هدفمندی، امید، جست‌وجو و رسیدن به هدف، کنجکاوی، ژرفا، وجود، منقلب‌شدن، سکون، حرکت، تلاش، تغییر، گردش، آشفتنگی، حس زندگی، پاکسازی درون، ارتباط، گفت‌وگو، فرهنگ، شور، شادی، باران، رحمت و دستیابی به مضمون سازمان‌دهنده‌ی پویایی.

مرد ۷۸ ساله: نگاه‌ها کنجکاو هستند و می‌گردند.	زن ۶ ساله: در تابلوها چرخش یا حرکت را می‌بینم.
مرد ۴۶ ساله، کارمند: طبیعتی که در خود سکون و حرکت را نشان می‌دهد.	زن ۳۰ ساله، پزشک: رنگ طلایی و قره‌ای روی بوم مشکی عالی. تصویر عمقی داره که پشت دانه‌دانه‌ها پنهان، عمق دریا.
زن ۳۴ ساله، کارشناس ارشد: یاد شاهنامه و مولوی افتادم. برگزاری چنین نمایشگاهی برای اشاعه‌ی فرهنگ و هنرمان ضروری است. تغییر کردم. چیزی در ناخودآگاهم، از درون به سطح وجود آمده است. تجربه‌ی عمیقی بود. شلوغی و ترکیب رنگ‌ها این حس را ایجاد کرد.	مرد ۴۳ ساله، کارشناس مرمت آثار باستانی: در بین آثار حرکت و زندگی مشترک بود. این شعر رو به خاطر آورد: "آمده‌ام بگویم خوبم نفس می‌کشم، هنوز شعر می‌خوانم، شعر می‌گویم، می‌نویسم، با صدای خشن خشن جاروی رفتگر، با صدای درویش محله، با صدای باد، من با هر بهانه‌ای این روزها می‌بارم."
زن ۳۷ ساله، کارمند: نقاشی‌ها به دنبال یک هدفی خاص هستند، حس امید را کاملاً به بیننده منتقل می‌کنند و از سرگردانی به هدف رسیدن را نشان می‌دهند. در بعضی از تابلوها چشم‌ها یک هدف را در یک امتداد حس امید را به من منتقل کرد.	زن ۵۵ ساله، آموزگار: با دیدن این تابلوها آرامش و منقلب شدن درونم را حس کردم. خوشحال شدم از این‌که درونم مثل تابلو می‌چرخد و شروع به پاکسازی درونم کرده. به من حس زندگی می‌ده. رنگ‌های زنده و شاد. تنیدگی تارها درهم آرام و آهسته است. مهربانی رو تداعی می‌کنه. با رنگ‌ها شور عجیبی در درونم به‌پا می‌شه و شادی رو باهاش درک می‌کنم.
مرد ۲۳ ساله، مهندس: این نمایشگاه بیش‌تر آدم را به عمق داستانی می‌کشید که از قبل دیده یا شنیده بودی و الان شرایطی پیش آمده بود که داری حرف‌های درونت را می‌زنی و می‌شنوی.	زن ۲۶ ساله، کارشناس هنر: تمام شعرهای مولانا به یاد آمد. رقص سماغ و این‌که تمام عناصر جهان به سمت آسمان در حرکتند. پر از روح.
مرد ۹ ساله: این نقاشی‌ها شبیه خواب‌هایم هستند مثل سفر کردنه.	مرد ۹ ساله: از نصف نقاشی‌ها خوشم میاد خوشحالم می‌کنن.

جدول شماره ۴- بخشی از نظر بازدیدکنندگان در مورد تابلوها و استخراج مضمون‌های پایه‌ی انتظار، سکون، ثبات، هدایت، الهام، تشویق، پاکی، آرامش، ملایمت، زیبایی، رنگ، خط، موسیقی و دستیابی به مضمون سازمان‌دهنده‌ی هارمونی.

مرد ۵ ساله: همه‌ی شکل‌ها خط دارند، خط‌های رنگی. در بیش‌تر شکل‌ها خط‌های مشکی به‌کار رفته است.	مرد ۴ ساله: تابلوهایی را دوست دارم که همه‌ی رنگ‌ها توش هست.
مرد ۱۲ ساله: نقاشی‌ها به من آرامش دادن این‌ها زیباترین‌ها بودند و آرامش‌بخشی، ملایمت و زیبایی را به یاد می‌آورند.	زن ۹ ساله، دانش‌آموز: آرامش را توی رنگ‌ها دیدم. انگار هم خط‌ها و هم رنگش با آرامش رسم شده‌اند.
زن ۳۷ ساله، کارمند: رنگ‌بندی تابلوها از سیاه و سفید گرفته تا رنگ‌های ملایم و رنگ‌هایی با تم یکنواخت و بعضی رنگ‌ها تند و درهم و بعضی از رنگ‌ها در یک جهت هماهنگ و دارای ریتم هستند و مثل این‌که می‌خواهند نت‌های موسیقی را به ما ناخنک بزنند. نقطه‌هایی از امید را در اوج ناامیدی به من نشان می‌دهد. در کل از یک هدف کوچک به هدف بزرگ رسیدن را به من القا کرد.	زن ۲۶ ساله، کارشناس هنر: تابلوها در نظم و هماهنگی خاصی کشیده شده‌اند. تمام رنگ‌ها در یک نقطه جمع شده‌اند و آرامش را نشان می‌دهند. حس خدا، حس واقعی انسان بودن اما از جنس خدا بودن. بهترین حسی که می‌تونه برای هرکسی وجود داشته باشه. پر از خوبی، زلالی، پاکی.. آدم سرشار میشه. حس غیرقابل توصیف. پر شدن از هر چیزی و خالی شدن از هر چیزی.
زن ۴ ساله: رنگ‌های زیبای نقاشی‌ها را دوست دارم.	زن ۵۵ ساله، آموزگار: همه‌ی تابلوها تقریباً آرامش‌بخش هستند و به من حس دوستی و صلح می‌دن. دنیای پر از شادی و شوق جوانی در دوران زندگی را درک کردم.
مرد ۲۸ ساله، نقاش: نظم خاصی در اکثر تابلوها وجود دارد. هارمونی ایجاد شده. شلوغی کارها آزاردهنده نیستند و به‌نوعی آگاهانه است. اندوخته‌ها و داشته‌هایی وجود دارند و فرآیند ذهنی که باعث پختگی شده باشد، رفتار آنی و بداهه را ایجاد می‌کند.	مرد ۴۸ ساله، پزشک: یاد ماهی سیاه کوچولوی صمد به‌رنگی افتادم و اتحاد ماهی‌ها برای یک هدف.

جدول شماره ۵- بخشی از نظر بازدیدکنندگان در مورد تابلوها و استخراج مضمون‌های پایه‌ی خلاقیت، تأمل، قدرت، آزادی، رهایی، نجات و دستیابی به مضمون سازمان‌دهنده‌ی آفرینش.

زن ۹ ساله: حروف الفبایی می‌بینم که میشه باهاشون اسکی بازی کرد.	زن ۲۳ ساله، خانه‌دار: همه‌ی این آثار خطوطی دارن که حجم‌هایی زیبا آفریدن.
زن ۳۰ ساله، کارشناس فرش: آثار بسیار دلنشین و شاد هستند و حرکت، باروری و زایش را نشان می‌دهند.	مرد ۴۳ ساله، کارمند: چیزهایی در عمق تابلو هستن که انسان را به یاد همه‌ی سرچشمه‌ی هستی (مادر) می‌اندازند.
زن ۲۶ ساله، کارشناس هنر: تابلوها حس آفرینش رو به آدم القا می‌کنند بکر بودن روح، این‌که هر موجود و جاندار آفریده شده، نگاه می‌کنه، می‌بینه و انتظارداره. چشم به‌راه خدا، محبت و بودنه.	مرد ۵۰ ساله، پزشک: نقاش ذهنی خلاق دارد. در یک تابلو ده‌ها تصویر وجود دارند و برای خلاقیت ذهن و شکوفایی کودکان بسیار مفید هستند.
	مرد ۹ ساله: از حرف میم باحال نقاشی‌ها خوشم میاد.

مرد ۶۷ ساله، کارمند بازنشسته: اول فکر کردم یک هنرمند باید کارهایش را چنان ارائه کند که عامه فهم باشند. بعد به این نتیجه رسیدم که یک هنرمند باید بتواند فکر کردن را به جامعه بیاموزد نه فکر را. چیزی که در آموزش (آموزش و پرورش و دانشگاه‌های) ما جایز خالی است.	زن ۷۰ ساله، خانه‌دار: در نقاشی‌ها رنگ سبز، شادی و زندگی بود. روشنایی مثل خورشید می‌آید که اطرافیان را نجات دهد خیلی قشنگ است. چیزی از درونش می‌خواهد فوران کند و از این‌جا نجات پیدا کند. همه در آن اسیر هستند.
مرد ۱۷ ساله، دانش‌آموز: در فکر فرو رفتم. حسم عوض شد.	مرد ۴۳ ساله، کارمند: ذهن مشترک را درک کردم.
زن ۴۸ ساله، خانه‌دار: این نقاشی‌ها وسعت دید بچه‌ها، دقت آن‌ها، مادران و پدران را هم بیشتر می‌کنند.	مرد ۴۳ ساله، کارمند: هنر اندیشیدن و به تفکر واداشتن در تابلوها دیده می‌شود.
مرد ۳۸ ساله، کارمند: دریافتم این بود که هرکس افکارش را تغییر دهد، قدرت دارد که زندگی‌اش را متحول کند.	

جدول شماره ۶- بخشی از نظر بازدیدکنندگان در مورد تابلوها و استخراج مضمون‌های پایه‌ی بی‌نهایت، اسرارآمیزی، آزادی، هماهنگی، طبیعت، درون انسان، زیبایی، پاکی، آرامش، پیوند بین انسان‌ها و دستیابی به مضمون سازمان‌دهنده‌ی بی‌نهایت.

زن ۵ ساله: از یک نقطه شروع شد، کم‌کم باز شد تا انتها آزاد شد و تبدیل شد به یک گل.	زن ۳۳ ساله، ماما: دل از زمین کنده به آسمان رسیدم.
مرد ۴۸ ساله، پزشک: تجربه‌ی خوبی است این‌که می‌توانی اعماق وجود خود را واریسی کنی و یک جور به آرامش برسی.	زن ۳۳ ساله، ماما: ترکیب سفید و سیاه اوج برجسته شدن روح و کنده شدن از زمین را نشان می‌دهد. رنگ‌های روشن نشانه‌ی پیروزی ابدیت و یکتاپرستی‌اند.
زن ۲۶ ساله، کارشناس هنر: تأثیر رنگ را مانند عرضی بر ذات زندگی می‌بینم: منو یاد سادگی زندگی، این‌که زندگی پرشور، پرهیجان، پر از غصه و پر از قصه هست. پر از بودن و نبودن. ولی زندگی ساده هست.	مرد ۴۳ ساله، کارمند: در همه‌ی تابلوها یه موضوع لایتنامی دیده می‌شود. هرکدام از خط‌ها یا رشته‌ها را انتخاب کنی، به یه بی‌انتهایی می‌رسی
زندگی پر از بودن‌های ساده است. شاید پر از رنگ باشه. ولی پر از سادگی است.	زن ۵۵ ساله، آموزگار: پروبال پرنده‌ی زیبایی (یک طاووس بسیار بزرگ) را نشان می‌دهد که زیبایی و رنگ‌آمیزی طبیعی تابلو حس لطیف و آرامی را احساس می‌کنی.
مرد ۴۳ ساله، کارمند: در همه‌ی تابلوها دنبال یک موضوع واحد می‌گردی. هراتار یا خطی را اگر بگیری و ادامه‌دهی به یک لایتنامی می‌رسی.	مرد ۳۸ ساله، کارمند: جایگاه چشم در نقاشی‌ها مدام تغییر می‌کند شاید در اوج بودن آن نشان از رشد انسان باشد. جهت خط‌ها به سمت بالا است و در بالا نقاشی به یک ابهام می‌رسد.
زن ۳۳ ساله، ماما: روند ترتیبی تابلو از مرکزیت و مجموع شدن در کارهای آخر، شعاعی شدن و تعبیر بهتر حرف‌های درون به عالم آزادی و بیرون رسیده. حرکت و تکاپوی رو به بالا و آسمان. شاید همه‌ی رنگ‌ها و تصویرها در خود و به دور خود چرخیدند و در پایان، رو به بالا در حرکتند. چشم و نگاه در همه‌ی تابلوها دیدنی؛ چشم‌هایی که پر پرواز دارن.	زن ۴۸ ساله، دیپلمه، خانه‌دار: تابلوها از درون نقاشی صحبت می‌کنند که در تعریف حس جدیدی مثل حس هفتم یا فراتر از آن به تقلا پرداخته است. حضور نیرویی فوق‌بشری در تابلوها، نیرویی که برای مجازات نیامده، بلکه برای یاری و دستگیری. تابلوها همه در یک حالت عرفانی- مذهبی با وحدت، هماهنگی و نظم در تصویرها و رنگ‌ها کشیده شده‌اند.

<p>مرد ۵۰ ساله، پزشک: چشم‌های توی نقاشی‌ها منتظر و زیبا هستند حس می‌کنی فرشتگان، سفیران خدا، منتظرند. خودش هم به خود گفته فتبارک اله توی اون دنیا احساس‌ها را رصد می‌کنند زیبایی‌ها هم همراه‌شون هستند. توی بیش‌تر تابلوها من آب و گیاهان را مجسم کردم. شلوغی‌ها بیان‌گر فراز و نشیب‌های زندگی آدم هستند. پایهی کار سیاه اغتشاش‌ها را نشان می‌دهد. رهایی، آزادی و بی‌قیدی به این طناب‌ها دیده می‌شود. جز زیبایی چیزی ندیدم. شاخه‌ی درخت از هم دریدن طناب‌های پلشتی‌ها را الهام می‌کند و بیش‌تر انتهای آن‌ها آزد است و می‌توانند رشد کنند. تعدد، شلوغی و سردرگمی‌ها در بالا به بی‌نهایت، رهایی و آزادی می‌رسند که بی‌نهایت بودن ذات و ذهن انسان را نشان می‌دهد.</p>	<p>زن ۷۰ ساله، خانه‌دار: نقاشی‌ها جایی اسرارآمیز هستند. انگار از غیب نگاه‌هایی جمع شده‌اند و نگاه می‌کنند یکی از نگاه‌ها انگار خسته است اما بقیه چشم‌ها در انتظارند. انگار چیزی از غیب می‌آید. درونش که می‌روی انگار از غیب آمده اسراری پشتش است. چیزی که می‌آید ظهور کند. خودجوش می‌آید. مثل گلی که درگیر است و می‌خواهد خود را نجات دهد و شکوفه‌دهد سرانجام با این همه تلاشی که می‌کند خود را نجات خواهد داد. باز شده اما نه کاملاً. تلاش انسان هم همین‌طور است. نقاشی‌ها احساس‌هایی را بیدار می‌کنند: پویایی، امید به زندگی و عشق به منبع لایزال هستی، منبعی که هرگز خواب نمی‌رود و پیوسته ناظر هست.</p>
<p>زن ۲۳ ساله، دانشجو: یک غروب را می‌بینم اما زیبایی در این است که ورای زمان است. طبیعت رو در تصویرها می‌بینم اما زمان رو نمی‌تونم درک کنم. یک حس عرفانی، خدایی و ماورایی توی این تصویر می‌بینم.</p>	<p>مرد ۳۴ ساله، مهندس شیمی: درون انسان از هزاران لایه تشکیل شده است. نقاش در لحظه‌ی نقاشی و انتخاب هر کدام از رنگ‌ها حس خاصی داشته.</p>
<p>زن ۴۶ ساله، مغازه‌دار: از تصویرها برداشت کردم که این بیش‌تر حس درونی بوده چون هر تابلو چیزی را نشان می‌دهد.</p>	<p>زن ۲۶ ساله، کارشناس هنر: منو یاد تمام زیبایی‌های دنیا می‌اندازه. این‌که همه‌ی آدم‌ها عاشق زیبایی و پاکی هستند. زیبایی پنهان‌شده در ترتیبی خاص از رنگ‌ها و ریتم‌ها. خط‌ها، صداها و تمام عنصرهای دنیا زیبا هستند. ولی باید ترتیب‌ها رعایت بشه. هم‌آوایی مهمه. تمام این فرم‌ها و بافت‌ها زیبایی رو آموختن و به زیبایی کنار هم قرار گرفتن و این‌ها زیبایی‌ها رو نشون میدن.</p>
<p>زن ۲۶ ساله، کارشناس هنر: تمام این رنگ‌ها من رو یاد شعر می‌اندازه. حس مسؤولیت انسان بودن. این‌که خدا چقدر زیباست مثل تمام این رنگ‌ها. یاد نوشته‌های ناخوانای روح آدمی، پاکی دریای روح، آسمان روح، گندم‌زار، کوهستان، خورشید، پرنده‌ها، چشم‌ها، چشمه‌ها و کودکی روح را دربر داره چون بکره. از روح شماسست. یاد تمام مادرهای دنیا، کودکان، گرسنگان و پاکی‌های دنیا. تمام زن‌های پاک و ناپاک دنیا چشم‌به‌راه نور، پاکی، خدا هستند. می‌دونن که فقط با این نگاه می‌تونن آرام بشن. خوشحالن، غمگینن. تلخ، شیرین، همه با هم در نگاهشونه.</p>	<p>زن ۲۶ ساله، کارشناس هنر: این تابلو خود بهشته. کارها من رو یاد تمام کتاب‌های پاک دنیا، خوبی‌هایی که باید نوشته بشن، تا یادآوری بشن، می‌اندازه. توی ذات همه به نوشته هست که چه خوندن بلد باشی و چه نباشی، درون تو سرشته شده، بعد به صورت به کتاب مثل قرآن یا تورات، به زمین اومده. اما این کتابا تو روح هر کس نوشته شده باید خوندشون، دیدشون. توی این تابلوها ذات نوشته‌های ناخوانده‌ی وجودت اومده. هرکسی باید توانایی ناخوانده‌های روح، قلب و نگاه‌شو داشته باشه. باید بخونی. شاید نشه خوندش اما توی روح همه هست و هرکس به زبان خودش می‌خونه و ترجمه می‌کنه. بعضی‌ها هیچ وقت نمی‌خوننش. خدا چون زیباست و ترتیب داره برای هر انسانی الفبایی خاص داره. ما هم زیبایی رو دوست داریم و ترتیب فرم‌ها و بافت‌ها به ما آرامش می‌ده.</p>
<p>زن ۲۹ ساله، کارشناس: تابلوها محبت و نزدیکی بین آدم‌ها را نشانم دادند.</p>	<p>زن ۲۰ ساله، دانشجوی پرستاری: تصویرها خیلی دلپذیر هستند با روح انسان ارتباط برقرار می‌کنند.</p>

جدول شماره ۷- استخراج مضمون‌های پایه، سازمان‌دهنده و در نهایت مضمون فراگیر از نظرهای

مشاهده‌کنندگان نمایشگاه

مضمون فراگیر	مضمون سازمان‌دهنده	مضمون پایه
بی‌کرانگی	شگفتی	۱- ابهام، عالم پنهان، اسرار، پرسش، شگفتی، ناشناختگی، بی‌نظمی، چالش، سردرگمی.
	درک چالش و چندگانگی	۲- آشفتگی، تقابل، تضاد، گرفتگی، گوناگونی، چندصدایی، کشمکش، گرفتگی، جنگ، شلوغی، رهایی.
	پویایی	۳- سفر، هدفمندی، امید، جست‌وجو و رسیدن به هدف، کنجکاوی، ژرفا، وجود، منقلب شدن، سکون، حرکت، تلاش، تغییر، گردش، آشفتگی، حس زندگی، پاکسازی درون، ارتباط، گفت‌وگو، فرهنگ، شور، شادی، باران، رحمت.
	هارمونی	۴- انتظار، سکون، ثبات، هدایت، الهام، تشویق، پاکی، آرامش، ملایمت، زیبایی، رنگ، خط، موسیقی.
	آفرینش	۵- خلاقیت، تأمل، قدرت، آزادی، رهایی، نجات.
	بی‌نهایت	۶- بی‌نهایت، اسرارآمیزی، آزادی، اوج، هماهنگی، طبیعت، درون انسان، زیبایی، پاکی، آرامش، پیوند بین انسان‌ها.

مشارکت‌کنندگان فارغ از سن و پیشه، زیبایی را دوست داشتند. آنان به ارتباط بین نمایشگاه، زندگی و زمان رسیدند. تقریباً همه‌ی مشارکت‌کنندگان در تابلوها طبیعت را دیدند. مشارکت‌کنندگان حس‌های مختلفی را درک کردند که انسان‌ها می‌توانند تجربه‌کنند. بدین ترتیب، آنان به گونه‌ای با نوع انسان و هنرمند هم‌ذات‌پنداری کردند و گاهی به سوی شناخت انسان و داستان زندگی‌اش^۱ برداشتند: آنان فرار کردن از پلیدی‌ها به سوی بهشت (که می‌تواند در نگاه هر فرد یا حتی قومی نماد مبدأ و مآبهای همه‌ی نیکی‌ها باشد) را دیدند. مشارکت‌کنندگان گاهی بین رنگ و زیبایی پیوندی دیدند. این زیبایی را برخی در یکدستی و برخی در تضاد یافتند. برخی از مشارکت‌کنندگان هماهنگی را به شکل ریتم و موسیقی دیده یا شنیده بودند. به نظر می‌رسد انسان‌ها پس از کشمکش‌ها و گرفتگی‌ها رهایی را می‌خواهند و می‌جویند. مشارکت‌کنندگان خواسته‌های خودشان را در نظر گرفتند و این‌که گاهی شرایط زندگی هماهنگ با خواسته‌ها نیستند. منطقی است که بدون گرفتگی، آزادی معنایی نخواهد داشت. آنچه با ارزش است، تلاش برای رهایی از رنج‌ها و گرفتگی‌ها است. برخی از مشارکت‌کنندگان حضور در نمایشگاه را مانند سفری تجربه کردند؛ سفر در زندگی، در زمان گذشته، در میان رویدادهای گذشته‌ی زندگی، در میان خواب‌ها و رؤیاها، در میان تاریخ، ادبیات، افسانه‌ها، اسطوره‌ها و فرهنگ. برخی از آنان گاهی برقراری ارتباط را ممکن می‌دانستند و گاه نیاز به زمانی بیش‌تر را حس کردند. به نظر می‌رسد برقرار نکردن ارتباط با برخی از آثار و حتی شلوغی و

۱. "عشق از صفات جدایی‌ناپذیر هستی است. ... از این رو، عشق داستان زندگی و هستی انسان است و تا او هست، عشق هم وجود دارد و خود را به شکل‌های گوناگون می‌نمایاند" (اراکي، ۱۳۹۳).

زمان کم را علت آن دانستن، شبیه شرایط گاه دردناک زندگی است. برای برخی از شرکت‌کنندگان کل مجموعه مایه‌ی شادی و آرامش بود.

هنرمندی که استاد نقاشی بود، از آن‌جا که نمایشگاه را به‌صورت شعر دیده بود، مایل بود بیان تجربه‌اش هم با کارها هماهنگ باشد:

آن‌چه بیش از هر چیز چشم نوازی می‌کرد، فرم بود. فرم‌های درهم‌تنیده که در ارتباط با عناصر دیگر هم چون رنگ با روح هماهنگ می‌شدند و به‌شکل گروهی نوازنده و رقصنده دست‌در‌دست و به‌صورتی کاملاً نامعلوم ریتم درونم را می‌ساختند. ناگهان چشم‌هایی درشت مانع می‌شدند. رقصندگان جامگان را دریده و نوازندگان با کوکی دگر ساز عزا می‌نواختند. معلوم نبود گویی همه چیز در لحظه‌ای به هم می‌پیچدند و جهانم در مداری گیج حول تمام تجربیاتم می‌چرخید. شادی و غمم گره خورده بودند درهم و رهایی مقدور نمی‌شد. دچار شده بودم و لذت می‌بردم.

کودکان به‌شیوه‌ی خود با نمایشگاه و نقاش ارتباط برقرار کردند: دختری ۵ ساله پشت فرم پرسش‌نامه‌اش نقاشی کشید که به گفته‌ی خودش در این نقاشی یک گل نقاشی او بود و خط‌های کوتاه زیادی که در کادر بودند، نشان نقاشی پژوهشگر بود. دختری ۶ ساله با دیدن تابلوها شروع به چرخیدن کرد و گفت: "این نقاشی‌ها به من این حس رو می‌ده". دختری ۷ ساله در روز پایانی نمایشگاه درخواست کرد شعر بخواند و به زیبایی شعری درباره‌ی وطن و زانانش خواند. دختری ۳ ساله به نقطه‌های آبی کوچک روی تابلو دست زد و گفت: «دوستشان دارم». دو دختر دوقلوی ۲ ساله در کنار یکی از تابلوها با برگه‌ها و ماژیک‌هایی که پیدا کرده بودند، مشغول نقاشی شدند.

مشارکت‌کنندگان به‌طور مستقیم به تفاوت‌ها، کشمکش‌ها، سرچشمه‌ی آن‌ها و گذشتن از آن‌ها اشاره کردند. آنان به گونه‌ای ارتباط انسانی و امکان و لزوم برقراری آن رسیدند. آنان می‌خواستند بیشتر و بهتر به درون خود بنگرند. مشارکت‌کنندگان محبت و نزدیکی بین انسان‌ها را حس می‌کردند: بسیاری از آنان بین زیبایی و آرامش پیوندی برقرار کردند و برخی بین رنگ، زیبایی و آرامش. برخی افراد خوبی، زیبایی و حتی ابهام را در یک مسیر دیدند. با وجود ابهام، تفاوت‌ها و تقابل‌های موجود در فضا و آثار نمایشگاه، بینندگان در جست‌وجوی هدفی نامشخص، توانستند زندگی را، هماهنگی را ببینند، هم‌نوایی را حس و هارمونی را درک کنند. در آن صحنه‌ی نمایش ما با وجود تفاوت‌هایمان، همه باهم در میان تصویرها، اندیشه‌هایمان و گفت‌وگوهایمان چرخیدیم، چرخیدیم، چرخیدیم و اندیشیدیم. سرانجام گویی زمانی هر چند کوتاه، هارمونی خود را به ما نمایاند و می‌توانستیم هستی را درک کنیم. هرکس خودش به این مکان رسید اما تنها با همراهی

یکدیگر می‌توانستیم برسیم. از میان نوایی هماهنگ، ندایی شنیدم؛ تو هستی، عشق می‌ورزی، می‌اندیشی، پس من عشق می‌ورزم، می‌اندیشم و هستم. گویی این واژه‌ها از درون خودم و از زبان خودم هم برمی‌خاست. بدین ترتیب، اگر به کمک هنر به درک درستی از زندگی برسیم و مضمون‌های یافت شده‌ی شگفتی، درک چندگانگی و چالش، پویایی، هارمونی، آفرینش و بی‌نهایت در زندگی به‌دستی درک و تجربه کنیم، می‌توانیم به صلحی بی‌کران دست یابیم.

ارتباط بین یافته‌های پژوهش و آموزش صلح

با بررسی یافته‌های پژوهش می‌توان ارتباط بین یافته‌ها، دست‌یابی به صلح بی‌کران و آموزش آن با مضمون‌های به‌دست آمده را این‌گونه شرح داد:

درک شگفتی‌ها: منظور از درک شگفتی، متعجب شدن در برابر آفرینش‌ها است. وقتی انسان در برابر تمام شگفتی‌های عالم شگفت‌زده شود، به او یادآوری می‌شود که تمامی این شگفتی‌ها خودبه‌خود به‌وجود نیامده بلکه ساخته‌ی تنها وجود مطلق است. انسان وقتی درک کند که وجود خودش هم یک شگفتی است، اما در برابر تمامی شگفتی‌های عالم ذره‌ی کوچکی بیش نیست، بنابراین، از خودبینی و غرور دروغین که عاملی برای ستیزه هستند دوری می‌کند.

درک چندگانگی و چالش: چندگانگی یعنی چندبعدی بودن انسان. یعنی انسان نقش‌های بسیاری را در زندگی‌اش ایفا می‌کند که اگر در تمامی نقش‌هایش تنها یکرنگی را سرلوحه قرار داده باشد، می‌تواند در مقابل همه‌ی ناملایمتی‌ها و مشکلات مقابله کند. برخی از ما در طرز برخورد با افراد مختلف شخصیت و احساسمان به کلی تغییر پیدا می‌کند، مثلاً با دوستان خود رفتار صمیمانه و مهربانی داریم اما درمقابل، با افراد خانواده‌ی خود بی‌احساس برخورد می‌کنیم، برای رفع این مشکل باید یکی بودن در چندگانگی‌ها را یاد بگیریم.

درک پویایی: انسان سرشار از انرژی است، وقتی انسان پویا باشد و از انرژی خود در راه رسیدن به هدف‌های مشخص شده‌اش استفاده کند، دیگر برای انجام کارهای نادرست و جنگ و ستیزه انرژی نخواهد داشت.

درک هارمونی: در توضیح معنای هارمونی می‌توان این‌گونه گفت که وقتی اجزای گوناگون با رنگ‌ها و جنس‌های مختلف در کنار هم قرار گیرند و یک کل واحد را به‌وجود آورند با هم هارمونی دارند. مانند نت‌های مختلف موسیقی که در نهایت یک آهنگ را می‌سازند. وقتی انسان به این درک

برسد که وجودش با تمامی عالم و سایر هم‌نوع‌هایش هارمونی دارد، به دنبال دوستی و ارتباط مثبت با دیگران است.

درک آفرینش: به‌وجود آمدن گیاهان، یکی از ابتدایی‌ترین مسایلی است که آفرینش را به انسان می‌آموزد. وقتی انسان به این باور برسد که او نیز می‌تواند خلق کند و در پی خلق کردن و ابداع باشد. وقتی علت آفرینش را جز پاکی نداند، جز پاکی نیز خلق نخواهد کرد. انسان درک می‌کند که می‌تواند احساس خوب را با نیکی به همه چیز در خود بیافریند پس به سراغ خلق مدام احساس و رفتار مثبت خواهد رفت.

درک بی‌نهایت: در دنیای ما شگفتی‌های زیادی وجود دارند که بی‌پایان هستند. مانند کهکشان‌ها، ستاره‌ها، حیوان‌ها، حشره‌ها، انسان‌ها و ... در میان این بی‌نهایت‌ها چیزهای خیلی کوچکی هستند که شاید مورد توجه قرار نمی‌گیرند اما کارهای مهمی را انجام می‌دهند مانند یک زنبور عسل. وقتی انسان نیز درک کند در این بی‌نهایت بنا به دلیلی خلق شده و وجودش بیهوده نیست بلکه با ارزش است، از این وجود با ارزشش در جهت مثبت بهره خواهد برد.

بنابراین وقتی تمامی این مضمون‌ها از کودکی به انسان آموزش داده شوند دیگر به سراغ ستیزه و جنگ نخواهد رفت. این مضمون‌ها در درون انسان وجود دارند اما او از آن‌ها دور شده است به همین دلیل باید به او یادآوری شوند.

بزرگسالان در تونل زمان (نگاه به زندگی با دیدی متفاوت در یافتن صلح بی‌کران)

(دوربین به ترتیب و به آرامی تصویرهایی را نشان می‌دهد): این تصویرها یادآور چیستند؟



تصویر ۳ - تصاویری از زیورآلات، پوشاک، گیاهان و خوراکی

گاهی دیدن را تنها برای کسب و ثبت اطلاعات مهم می‌دانیم. اگر نگاه دقیق‌تری به اطرافمان داشته باشیم، درمی‌یابیم کم می‌بینیم یا به‌درستی نمی‌بینیم. گاهی هنگام دیدن هم از تأثیر دیده‌هایمان بر وجودمان بی‌خبریم. هر فرد در زندگی خود بی‌شمار نقش می‌بیند. بسیاری از این تصویرها بر ذهن و وجود فرد حک می‌شوند هرچند خود از وجود آنها یا مشاهده‌شان کاملاً آگاه نباشد. به‌ویژه، بسیاری از زنان و مادران از توجه ژرف به نمونه‌هایی در دسترس از نقش‌هایی زیبا غافل هستند. افراد حتی هنگامی که تلاش می‌کنند آنچه را این نقش‌ها دارند (زیورآلات، پوشاک و ...)، به‌دست آورند، زیبایی آنها را چندان نمی‌بینند و در واقع، کم‌تر با آنها زندگی می‌کنند. بدین ترتیب، افراد از آن نقش‌ها به‌درستی تأثیر نمی‌گیرند و داشتن زیبایی‌ها محدود به مالکیت آنها می‌شود، بدون آن‌که از وجود آنها و زیبایی‌شان به‌درستی لذت ببرند. به بیانی دیگر، هنر از زندگی امروزه رخت بر بسته. بزرگسالان چندان جایی برای هنر در زندگی خود ندارند و کودکان را نیز هدایت نمی‌کنند تا زیبایی‌ها را ببینند. به بیانی، نگاهی زیباشناسانه و هنری ندارند. برای مثال، سفره‌ی غذا با غذاهایی خوشایند، چندان توجهی به زیبایی غذا نمی‌شود و کودکان نیز به زیبایی ظاهری آنها رهنمون نمی‌شوند. با این شیوه، کودکان زیبایی و لذت داشته‌های به‌ظاهر معمولی و دم‌دستی خود را چگونه درک کنند؟ بسیاری از مشارکت‌کنندگان در مسیر گذر از آثار، شرح حال خود را می‌دیدند که این امر شاید شاهد این مدعا باشد که گویا همه‌ی ما تصویرهایی مختلف (رنگ، بو، حس، درک و ...) دیده‌ایم و برداشت‌هایی از آنها در ذهن داریم و هم‌چنان مشغول تصویرسازی در ذهنمان هستیم؛ تصویرهایی جدید و یا ترکیبی جدید از تصویرهای گذشته: شاید همه طرح و رنگ می‌زنیم اما هرکس به سبک و شیوه‌ی خود. گاهی آنها را مغشوش می‌کشیم یا تاریک. گاه پاره‌شان می‌کنیم و گاه بارها و بارها آنها را می‌کشیم تا شاید راضی شویم و گاه چنان زشت رسمشان می‌کنیم که زشتی‌شان رسممان می‌شود و تمام زندگی ما و اطرافیانمان را می‌بلعد. انسان‌ها به شیوه‌ای غریب به یکدیگر نیاز دارند و به یکدیگر کمک می‌کنند. گاهی زشتی تابلوی فردی دیگر، انسان را می‌ترساند، او را فرامی‌گیرد و گاه او را به زشتی ترغیب می‌کند. اما گاه انسان، این موجود شگفت‌انگیز، زیبایی‌های پنهان در آن زشتی را می‌بیند و تابلویی زیبا برای زندگی خود و دیگران می‌آفریند. گاه از دردهایی که سال‌های پیش به تلخی تحمل کرده، تابلویی نو می‌کشد و اکنون از همه‌ی آن رویدادها به شیرینی یاد می‌کند. داستان عجیبی است این انسان؛ گویی آن‌سان که خود را می‌بیند، خود را می‌سازد و می‌آفریند. به‌نظر می‌رسد پدیده‌ها به‌صورتی ناب بر او عرضه می‌شوند و او با رنگی که به پدیده‌ها می‌زند، آنها را

می‌بیند و شاید همین رنگ گاهی برای او مشکل ایجاد می‌کند. شاید مسأله همان ظاهر و باطن هستی^۱ باشد که با هم یکی نیستند و یا حتی برخلاف یکدیگرند.

با انجام هرچه بیش‌تر کار هنری، زیبایی‌های بیش‌تری را در اطرافمان کشف می‌کنیم. درواقع، آنچه را که پیش‌تر هم وجود داشتند، بهتر می‌بینیم و با تفاوت‌های بین خودمان و دیگران آشتی می‌کنیم. خدای زیبا! خدای زیبایی‌ها! تو را سپاس. هنگام رسیدن به آن‌جا، گویی به همه چیز می‌رسیم، در آن‌جا جز هنر، تلاش برای درک آثار هنری و درک زیبایی چیزی وجود ندارد. این تلاش موجب می‌شود همه چیز را در هارمونی‌ای که در آن‌جا از تفاوت‌ها شکل می‌گیرد، ببینیم و بباییم. با مشاهده‌ی کودکان و مابان‌شان درمی‌یابیم شاید کودکان در دنیای خود هارمونی را حس می‌کنند و با آن زندگی می‌کنند اما گاهی ما بزرگسالان به نام‌های مختلف یعنی پشتیبانی، آموزش و ... آهنگ وجودشان را برهم می‌زنیم. دریافتیم اگر مابان به هارمونی برسند، کودکان می‌توانند هارمونی دنیای بزرگ‌تر بیرون از خود را در وجود مابان خود ببینند و آن را در وجود خود و در محیط بیابند. دیدیم که شاید به واسطه‌ی کلام و آموزش مستقیم هم نیازی نباشد. کودکان به‌خوبی با آثار ارتباط برقرار کردند و بی‌دریغ تجربه‌ی خود را بیان کردند. آنان داوطلبانه شعر خواندند و نقاشی کشیدند. دریافتیم کودکان می‌توانند هارمونی را بسازند و با آفریدن، آن را ببینند و درک کنند که این هارمونی همه‌جا هست؛ بین گذشته، حال و آینده‌مان. تنها لازم است آن را ببینیم و بدانیم به معنای یکسانی و یکنواختی نیست. هارمونی در میان متفاوت‌ها معنا پیدا می‌کند و بنابراین، در یکنواختی هم نباید بجویمش. در زندگی چگونه است؟ به‌نظر می‌رسد هارمونی در فراز و فرودهایمان باشد، در تمام آنچه بر ما می‌گذرد. اما چون آن را نمی‌شناسیم، گاهی از زندگی و فراز و فرودهایمان می‌هراسیم، می‌آشوبیم و هراس و آشوبمان را بر سر خودمان و دیگری فرود می‌آوریم. اگر بتوانیم تمام این فراز و فرودها را مانند نقش‌های متفاوت و شاید درهم و برهم نمایشگاه ببینیم، شاید در یابیم نقطه‌ی شروع هارمونی‌مان در محدوده‌ی این دنیا، لحظه‌ی از بالا افتادنمان بوده است و شاید پیش از آن.

این باهم‌بودن که این بار نمایشگاه-کارگاه نامیدمش، این پیام را به ارمغان آورد که گاهی بهترین کار تنها انجام آنچه بر ما پدیدار می‌شود و آنچه از ما برمی‌آید، باشد. هنر این مسیر را نشانمان داد

۱. «در نگاه عارفان مسلمان انسان هم‌چون کل جهان هستی از دو بخش ظاهر و باطن تشکیل شده است. بخش باطنی وی که گوهر وجود انسانی است، تعلق به سپهر وحدت و عالم ملکوت دارد. این بخش همان است که روح یا نفس ناطقه نامیده می‌شود و بخش ظاهری همان ویژگی‌ها و صفتهایی است که متعلق به مرتبه‌های نازل‌تر وجود یا همان جهان محسوس (عالم ملک) است» (شمشیری، ۱۳۸۵).

۲. معادلی فارسی برای ترکیب پدر و مادر.

که زندگی هم مانند این نمایشگاه است: نمایشگاهی که به خودی خود نمایشگاه نیست، بلکه جایی است که تجربه‌ی مشترک من و آنان به نمایش گذاشته می‌شود. هنر این تجربه را ممکن و راحت می‌کند. باید در زندگی نیز این هنر را بیابیم: هنر زندگی کردن. از این که می‌دیدم هنر می‌تواند بر افراد، به‌ویژه خودم، این‌گونه تأثیر داشته باشد، تشویق شدم کار هنری و برگزاری نمایشگاه-کارگاه را ادامه دهم.

بحث و نتیجه‌گیری

مشارکت‌کنندگان توانستند بین ماهیت آثار، دریافت‌های خود از آنان، از یک‌سو و حس درونی نقاش و درون خود، از سوی دیگر، پیوند برقرار کنند که بدین ترتیب، گفت‌وگویی بین این دنیاها شکل گرفت. همان‌گونه که گروهی از مشارکت‌کنندگان رویداد نمایشگاه را مانند سفری تجربه کرده بودند، تحلیل تجربه‌ی آنان از نمایشگاه این دریافت را پدیدار کرد: مشارکت‌کنندگان ابتدا ابهام و سرگشتگی را تجربه می‌کردند و پس از درک شرایط و برقراری ارتباط، همراه با ابهام، گونه‌ای پیچیدگی و گرفتگی را در آثار درک می‌کردند که گاه با تقابل، تضاد و کشمکش همراه بود. به‌گمانشان این کشمکش‌ها به شرایط درون خودشان یا تعدد انسان‌ها، رویدادها و سختی‌های زندگی بشر مربوط بودند، یا به محیط اطرافشان و یا به آنچه در هستی وجود دارد. در میان تصویرها فرم‌های آشنا گویا هدایت‌گر بودند. این فرم‌ها گاه پر از شوق، شور و جذب بودند، گاه تماشاگران را به انتظار فرامی‌خواندند، یا بر جانشان ترس می‌ریختند و یا متوقفشان می‌کردند. این همه، ذهن آنان را نیز همراه نگاه و جسمشان به تکاپو و حرکت وامی‌داشته در جست‌وجو و گاه‌گریز. گاهی سکونی موقت پیش می‌آمده اما دوباره آشوبی، طوفانی و یا اشاره‌ای آهنگ حرکت را می‌نواخته است. برخی از مشارکت‌کنندگان توانستند در درون خود طرحی جدید از نقاشی، نمایشگاه و مسئولیت آن‌ها بسازند. آنان مسیر را همراه با شکفتن به‌سوی رهایی، آزادی و بی‌نهایت می‌دیدند اما شمار اندکی گویا در میان تار و پودها گرفتار آمدند و شمار اندکی با شگفت‌زدگی و پرسش از آن میان گذشتند. آنان که پاسخ‌ها در وجودشان آفریده می‌شدند، پیروزمندانه از این چالش بیرون می‌رفتند درحالی‌که در ذهنشان اثری باقی مانده بود، پویا. آنان که پاسخی نمی‌یافتند، نیز سرخوش از پرسش‌هایی که دوست داشتند پاسخشان را بیابند، به‌سوی آینده می‌رفتند. همگی می‌دانستند تأثیر آنچه در این سفر دیده و تجربه کرده‌اند تا مدت‌ها همراهشان خواهد بود و پس از ترک مکان نمایشگاه، سفرشان هم‌چنان ادامه پیدا می‌کند. به‌نظر می‌رسد مشارکت‌کنندگان به تعریفی مشترک از

هنر و زندگی رسیدند. در این توصیف آنچه می‌توان با بیان آنان گفت، گذر همراه با حیرت و ابهام در میان تضادها و تقابل‌های موجود در درون بشر، میان هم‌نوعان، درون جامعه، طبیعت، هستی و تجربه‌کردن آفریدن، رهایی و آرامش در تلاش برای رسیدن به صلح بی‌کران، هدفی والا است. بدین ترتیب، زندگی حضور در نمایشگاه-کارگاهی خواهد بود که در واقع، کلاسی از جنس هنر^۱ برای درک و دستیابی به صلح بی‌کران است.

اگر صلح و آرامش، خیر، نیکی و زیبایی هستند (نصر، ۱۳۸۸)، هنر موجب شناخت تمام پدیده‌های زیبا در جهان هستی می‌شود (شمشیری، ۱۳۸۵) و زندگی امن و آموزش درست، حق هر کودکی^۲ است، آنچه حق و شایسته‌ی انسان در درک زیبایی است، باید حفظ و پرورش یابد تا او بتواند زندگی سالمی داشته باشد. بهتر است کودکان از ابتدا در تماس با زیبایی بزرگ شوند و توان دیدن زیبایی و خلق آن در آنان پرورش یابد.

در نمایشگاهی که در این پژوهش به نمایش درآمد، کودکان در دنیای مینیاتوری نمایشگاه زندگی کردند؛ بازدیدکنندگان هر دو نمایشگاه تغییری قابل توجه را در انتظارها، دریافت‌ها و شیوه‌های فکر کردن خود گزارش کردند. این تجربه و دریافت‌ها، آنان را درباره‌ی وجود خود شگفت‌زده کرده بودند. گفت‌وگویی بین افراد، همراهانشان درباره‌ی آثار، نمایشگاه و دریافت‌هایشان و نقاش شکل گرفت. نقاش از این شباهت‌ها، تفاوت‌ها، چالش‌ها، زیبایی‌ها و این بی‌کرانگی که همه در آن گسترش می‌یافتند، درس می‌آموخت. نمایشگاه دوم (برای کودکان رده‌ی سنی زیر هفت سال و مابانشان در یک مؤسسه‌ی خلاقیت کودک و نوجوان) نقش مهم بزرگسالان در رشد و زندگی کودکان را نشان داد. در دنیای بزرگ‌تر، بزرگسالان گاهی دغدغه‌ها و آموخته‌های اشتباه خود را به کودکان منتقل می‌کنند اما در این دنیای جدید، من و مابان کودکان می‌توانستیم تسهیل‌گر، مشوق و زمینه‌ساز رشد او باشیم. بر این اساس، هرگونه تأثیری بر کودکان برای ژرف و پایدار بودن، بدون همکاری مابان و مربیان ممکن نیست. این نمایشگاه-کارگاه این باور را تأیید کرد که این نوع کار هنری می‌تواند تأثیری سازنده بر کودکان و مابانشان داشته باشد. کودکان بازدید از نمایشگاه را خوب و حتی بهتر از بازی‌های کامپیوتری دیدند. ارتباط بین بزرگسالان با کودکان و بین کودکان با یکدیگر چشمگیر

۱. اشاره به عنوان و مضمون کتاب کلاسی/از جنس واقع.

۲. در نوامبر ۱۹۸۹ (زمان تصویب پیمان‌نامه‌ی حقوق کودک) بر ایجاد فرهنگ صلح تأکید شد. در این پیمان‌نامه، «ایجاد فرهنگ صلح به‌معنای آماده‌سازی کودک برای یک زندگی مسئولانه در جامعه‌ای آزاد و با روحیه‌ی تفاهم، صلح، مدارا، مساوات بین زن و مرد و دوستی میان همه‌ی مردمان، گروه‌های قومی، ملی و مذهبی و افرادی که منشأ بومی دارند»، است. «آموزش باید به‌سوی تقویت احترام به حقوق بشر و آزادی‌های اساسی جهت‌گیری شود، درک مدارا و دوستی را ارتقاء دهد و باید فعالیت‌های سازمان ملل متحد را برای حفظ صلح تسهیل کند» (پیچ، ۲۰۰۸).

بود. مابان از این رویداد خرسند بودند. این ارتباط در این نمایشگاه (بیشتر ویژه‌ی کودکان و مابان)، پررنگ‌تر دیده می‌شد. مادر یا پدر با پرسش‌هایی رویارو شده بود و تلاش می‌کرد هم خودش درک درستی از پرسش‌ها و تصویرها داشته باشد و هم این پرسش‌ها را برای کودک خود و مناسب سن و ویژگی او قابل درک بیان کند. دیدن این گفت‌وگوها و تلاش‌ها برایم مغتنم و لذت‌بخش بود. با مشارکت من و گفت‌وگو با آنان، این ارتباط سه‌طرفه می‌شد. کودکان از این‌که تجربه‌هایشان خواستنی شده بودند، ضبط و یادداشت می‌شدند، ذوق‌زده بودند. آنان تشویق می‌شدند تا دلیشان را برای دوست داشتن یا دوست نداشتن کارها بگویند و برای این کار باید ابتدا این دلیل‌ها را درون خودشان می‌جستند.

کمی دقت در شیوه‌ی برخوردمان با کودکان، به‌ویژه در سن‌های پایین نشان می‌دهد که برای مثال، نظر کودکان در انتخاب پوشاک خود کم‌تر مورد توجه مابان و حتی خود کودکان قرار می‌گیرد. مابان برای همراهی کودکانشان در تماشای برنامه‌های آنان زمانی را اختصاص نمی‌دهند تا هم به سلیقه‌شان احترام بگذارند و هم در درک زیبایی و لذت با آنان شریک شوند. گاهی جشن تولد کودکان به نام آنان و اما تنها مهمانی بزرگسالان است. کودکان در فعالیت‌های خانوادگی و حتی ساخت کاردستی‌هایشان مشارکت داده نمی‌شوند: گل پرورش نمی‌دهند، زیبایی طبیعت و گل‌ها را نمی‌بینند، آزمایش نمی‌کنند، خطا نمی‌کنند و لذت نمی‌برند. بدین ترتیب، کودکان چگونه فرصت درون‌نگری و شناخت سلیقه‌ها و تمایل‌های خود را پیدا کنند تا بدانند چه چیزی را زیبا یا مناسب می‌دانند؟ مابان و مربیان باید از تأثیر حرکت‌ها، نوازش‌ها و کلامشان بر کودکان آگاه باشند و توجه کنند که اگر این حرکت‌ها از حسی زیبا سرچشمه گرفته باشند و در نتیجه، به‌زیبایی باشند، چگونه در فرابالیدن کودکان مؤثر خواهند بود. کلام محبت‌آمیز و آراستن زندگی با زیبایی برای مثال سفره‌آرایی با کم‌ترین امکانات، می‌تواند موردهایی از این توجه باشند. این همه نیاز دارد تا درون فرد در آرامش و هماهنگی باشد، چنان‌که گویی موسیقی هماهنگی نواخته می‌شود. فیثاغورث^۱ هم در هستی‌نوایی می‌شنید که شاید سرچشمه‌ی این نواها باشد: نوای هستی. هستی با این تصویرها و این نوا در آرامش خود پیش می‌رود. برخی می‌گویند بشر هستی دیگری درون خود دارد^۲ آیا در آن دنیا نیز نوایی جاری است؟

1. Pythagoras

۲. جهان اصغر در برابر جهان اکبر.

منابع

الف. فارسی

- ابراهیمی دینانی، غلامحسین. (۱۳۸۳). دفتر عقل و آیت عشق. تهران: طرح نو.
- اثنی‌عشری، اطلس. (۱۳۸۶). مولوی منادی صلح و دوستی. مجلات زبان و ادبیات، رودکی. آبان و آذر. شماره‌ی ۲۰.
- اراکي، محسن. (۱۳۹۳). داستان انسان نخستین. قم: دفتر نشر معارف.
- افروغ، محمد. (۱۳۸۹). مجموعه مقالات زیبایی‌شناسی. تهران: جمال هنر.
- اونامونو، میگل. دو. (۱۳۸۰). درد جاودانگی. تهران: ناهید.
- بوتول، گاستول. (۱۳۷۱). جامعه‌شناسی صلح. ترجمه: محسن حکیمی. تهران: نشر شیفته.
- تولستوی، لئو. (۱۳۵۶). هنر چیست؟ ترجمه: کاوه دهقان. تهران: امیرکبیر.
- چیتیک، ویلیام. (۱۳۷۹). ابن عربی، مولوی و اندیشه‌ی وحدت وجود. ترجمه: ا. محمودی. مجله‌ی پژوهش‌های فلسفی-کلامی. شماره‌های ۵ و ۶.
- خراسانی، شرف‌الدین. (۱۳۷۰). نخستین فیلسوفان یونان. تهران: شرکت سهامی.
- ذکاوتی قراگزلو، علی. (۱۳۷۸). آموزش صلح از افلاطون تا زمان ما. فصلنامه‌ی علمی-پژوهشی، جلد ۷، شماره ۳ و ۴، صص ۹۵-۷۳.
- زرین‌کوب، عبدالحسین. (۱۳۹۰). سرنی. ج ۱ و ۲. تهران: علمی. چاپ سیزدهم.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا. (۱۳۷۰). صور خیال در شعر فارسی. تهران: آگاه.
- شمشیری، بابک. (۱۳۸۵). تعلیم و تربیت از منظر عشق و عرفان. تهران: طهوری.
- گال، م، والتر، بورگ، گال، جویس. (۱۳۹۰). روش‌های تحقیق کمی و کیفی در علوم تربیتی. گروه مترجمان. چاپ چهارم. تهران: سمت.
- مهدوی، افسانه. (۱۳۸۶). کاربرد هنر در آموزش. مجله‌ی رهپوی‌ی هنر. شماره‌ی ۳. صص ۳۸-۲۸.
- معین، محمد. (۱۳۶۳). فرهنگ معین. چاپ ششم. تهران: امیرکبیر.
- میرهادی، توران. (۱۳۹۰). مقدمه‌ی صلح را باید از کودکی آموخت. ج ۲. نوشته‌ی ناصر یوسفی. تهران: کارگاه کودک.
- نراقی، آرشن. (۱۳۹۳). سخنرانی دین، هنر و معنای زندگی. دانشگاه پرینستون. دسامبر ۲۰۱۴.
- نصر، حسین. (۱۳۸۸). گلشن حقیقت. تهران: سوفیا.

نیستانی، محمدرضا. (۱۳۹۲). کلاسی از جنس واقعه: درس هایی که از استاد غلامحسین شکوهی آموخته/م. اصفهان: انتشارات آموخته.

یوسفی، ناصر. (۱۳۹۰). صلح را باید از کودکی آموخت. ج ۲. گفتگو با نوش آفرین انصاری، منیر پوراصلانی، نسرین مصفا و مریم احمدی. به کوشش پریچهر نسرین پی. تهران: کارگاه کودک.

ب. انگلیسی

Hantzopoulos, M. (2011). Encountering Peace the Politics of Participation when Educating for Co- Existence. Included in Critical Issues in Peace and Education. by Trifonas, P. P. and Bryon Wright. 2011. New York and London: Routledge.

Page, J. S. (2008). The United Nation and Peace Education. Included in The Encyclopedia of Peace Education. By Monisha Bajaj. 2011. IAP- Information Age Publishing, IAC.

Trifonas, P. P. & Bryon, Wright. (2011). Critical Issues in Peace and Education. New York and London: Routledge.



The Role of Art in the Novel Conceptual Instruction of Peace: A Phenomenological Perspective

Shahrzad Rahnam Bayat¹

**Babak Shamshiri²
Bahram Jokar⁴**

Mahdi Mohammdi³

Abstract

So far, different methods have been used for instructing peace in which art has been underused. In order to do this research, the researcher created some works of art that were presented in several exhibitions through which the role of art in relation to the peace instruction was evaluated. The research method was phenomenological. Data were obtained from collecting and analyzing the experiences of 75 visitors of 82 works in two exhibition-workshops through the feedbacks provided from open questions and in-depth interviews. Data were analyzed by using thematic analysis. First of all 73 basic attributes were extracted from the data. These attributes were organized into six themes (surprise, understand the multiplicity and challenges, dynamism, harmony, creativity and infinite) and finally formed the inclusive theme of infinity. Based on thematic analysis of participants' experiences visitors felt astonishment and confusion among contradictions and contrasts, creation, freedom and peace that can be observed in human, society, nature and the universe. The outcome of this analysis was that art can help in finding the meaning of human life. Participants could understand the link between the inner world of the painter (which saw manifested in pictures) and the world within themselves. They could arrive at a definition of life that helps them reach the correct understanding of peace. So, art can be used to teach the concept of peace, because art as the expression of beauty gives a peaceful feeling to humans. So for being in peace, the human needs to understand the infinity of artistic life, which is the understanding of the infinity of human existence. In the peace-oriented education, children experience and understand these concepts and live them.

Keywords: Infinite peace, Art, Phenomenology, Education, Infinity, Instructing peace

1- (Corresponding author) Ph.D. candidate of history and philosophy of education, Shiraz University, Iran. Email: shrbayat1389@gmail.com

2- Associate professor of history and philosophy of education, Shiraz University, Iran. Email: bshamshiri@rose.shiraz.ac.ir

3- Associate professor of educational management and planning, Shiraz University, Iran. Email: m48r52@gmail.com

4- Professor of educational psychology, Shiraz University, Iran. Email: jowkar@shirazu.ac.ir